



روشها عملیاتی

حضرت زینب (س)

در مقابلہ با بحران های بعد از حاکم اشور

اشاره

بحران، حادثه‌ای پیش‌بینی نشده و ناگهانی است که مواجهه با آن، مدیریتی لایق و آگاه را طلب می‌کند. از عصر عاشورا که حضرت زینب کبری، عقیله بنی‌هاشم، رئیس کاروان کربلا می‌شود، با توکل به خدا، عاقبت‌اندیشی، زمان‌سنجی دقیق، شجاعت، از خودگذشتگی و ایثار، که از ویژگی‌های یک مدیر توانمند است، علاوه بر صیانت از حریم ولایت و محافظت از جان و آبروی خود، زنان و کودکان قافله؛ پیام خون شهیدان کربلا را به گوشه و کنار عالم می‌رساند. زینب- سلام‌الله علیها- همواره کل را نگر بسته و متوجه رسالت خطیر خویش بوده است. ایشان اولین بار هنگام عبور از قتلگاه امام حسین (ع) مجلس عزا برای او برپا می‌کند اما در عین حال از وظایف خود غافل نیست و به فرد فرد قافله توجه دارد. وقتی نگاهش به زین‌العابدین (ع) می‌افتد و می‌بیند چنان ناراحت است که می‌خواهد قالب تهی کند، فوراً بدن ابا عبدالله را رها کرده، به سراغ او می‌رود و به تسلی خاطر او می‌پردازد و حدیثی را که ام‌ایمن از پیامبر نقل کرده و حضرت علی (ع) نیز آن را تأیید کرده‌اند، برایش نقل می‌کند که مبادا خیال کنید حسین کشته شده و از بین رفته است و به ایشان می‌گوید که پسر برادرم، همین‌جا که اکنون پیکر بی‌جان پدرت را می‌بینی، روزی آرامگاه او خواهد شد.

در بین راه وقتی کاروان به شهری می‌رسد که به کودکان نان و خرما صدقه می‌دهند، برای حفظ عزت‌نفس کاروانیان، نان و خرما را به صدقه‌دهندگان برمی‌گرداند و می‌گوید صدقه بر ما خاندان پیامبر حرام است.

در مسیر طولانی کربلا تا شام اگر چه در غل و زنجیر است، با استفاده از فرصت‌های مناسب به افشاگری می‌پردازد و حقانیت شهدای کربلا و ظلم حکومت بنی‌امیه را بر ملا می‌سازد.

و سرانجام این زینب است که با همراهی امام سجاد کاروانیان را به سلامت به مدینه باز می‌گرداند؛ در حالی که زمینه‌های انقلاب را با تبلیغات خود بر ضد بنی‌امیه فراهم ساخته و دیری نمی‌گذرد که قیام‌های متعدد برپا می‌شود و حکومت بنی‌امیه سقوط می‌کند.

فاطمه مرادی خانی

آموزگار دبستان آزادی ۲ منطقه شهریار



■ معرفی زینب، سلام الله علیها

«زینب» زینب اب، زینت پدر، دختر بزرگ حضرت علی و حضرت فاطمه (س) در سال ششم هجری در مدینه به دنیا آمد. هنوز به ده سالگی نرسیده بود که مادر را از دست داد و مدیریت خانه را به عهده گرفت. بدین ترتیب، زینب کوچک مونس پدر و خواهر برادرانش حسن و حسین شد.

در کودکی روزی آیاتی از قرآن می خواند و تفسیر آن ها را از پدر سؤال می کرد. علی (ع) در پاسخ، دورنمایی از حادثه کربلا را به او نشان داد و بسیار متعجب شد وقتی زینب گفت: «پدر، می دانم. مادر مرا از آن حادثه باخبر کرده است تا برای زندگی در آن روز مهیا باشم.» زینب در هر فرصتی به یادگیری از پدر و آموزش دادن به زنان مشغول می شد. ایشان مجلس علمی داشتند و زنان به قصد فراگیری احکام دین و قرآن و حدیث نزد ایشان می رفتند. به دلیل علم بسیار و برخورداری از قوه درک و فهم بالا، زینب (س) را «عقیله بنی هاشم» نامیده اند.

چون زینب به سن ازدواج رسید، حضرت علی (ع) از میان خواستگاران متعدد او «عبدالله بن جعفر» را برگزید که مردی فاضل و پسر برادرش بود. شرط ازدواج زینب این بود که از برادرش حسین هیچ گاه جدا نشود و عبدالله این شرط را پذیرفت. میوه این ازدواج مبارک چهار پسر و دو دختر بود. دو پسر زینب محمد و عون در کربلا به شهادت رسیدند.

در زمان حادثه عاشورا، زینب بانویی پنجاه و پنج ساله بود. زنی مانند آفتاب درخشان، باشکوه و مقتدر. شخصیت زینب را می توان از قدرت بیان و قوت منطق او فهمید. سخنرانی های وی در صحنه کربلا و در کوفه و مجلس یزید شجاعت و عظمت او را نشان می دهد.

■ مدیریت حضرت زینب (س) در عصر عاشورا

رسالت زینب، (س)، از عصر عاشورا آغاز می شود. از آن به بعد او رئیس قافله است و باید برای مواجهه با بحران های گوناگونی که از طرف دشمن دون سیرت تحمیل می شود، آماده باشد و بتواند پیام خون شهیدان را به بشر خفته برساند. در عصر روز یازدهم محرم، اسرای کربلا را بر مرکب هایی با پالان های چوبین سوار می کنند.

یگانه مرد کاروان، «علی بن الحسین زین العابدین (ع)»، در این زمان به شدت مریض است؛ بنابراین، پاهای مبارک ایشان را زیر شکم مرکب می بندند. در اینجا زینب (س) است که با استعانت از خدا و توکل بر او، به همه کاروانیان توجه دارد. از

امام سجاد بیمار پرستاری می کند و در مقابل دشمن، خود را به خطر می اندازد و جان او را حفظ می کند. بر شهیدان می گرید، محتضران را دلداری می دهد و زنان و بچه های اسیر را سرپرستی و حمایت می کند.

■ زینب کبری، مدافع حریم ولایت

بنا به روایات موثق، در روز عاشورا علی بن الحسین (ع) به شدت بیمار بودند. مصلحت این بود که وظیفه جهاد که بر هر مرد مسلمان واجب است، از عهده امام معصوم برداشته شود تا سلسله امامت گسسته نشود و شیعیان بدون رهبر نمانند. حضرت زینت در این ایام پرستار امام بیمار بودند و در عین حال با وجود برتری سنی، در مواقع گوناگون از ایشان کسب تکلیف می کردند. پس از به پایان رسیدن نبرد خونین عاشورا، دشمن که نمی خواست هیچ فرزند ذکوری از امام حسین (ع) باقی بماند، بارها قصد جان علی بن الحسین (ع) را کرد و هر بار، زینب خود را به او می رساند و به دشمن نهیب می زد که «اگر بخواهید او را بکشید، اول باید جان مرا بگیرید.» و به این ترتیب با ایثارگری و به خطر انداختن جان خود بحران به وجود آمده را مدیریت و دفع می کرد. در مجلس عیدالله این زیاد، هنگامی که او علی بن الحسین را شناخت و امر به کشتن وی داد، زینب بود که دست در گردن امام سجاد افکند و گفت: «پسر زیاد، بس است؛ مگر از خوردن خون ما سیراب نشده ای؟» و در ادامه گفت: «او را رها نمی کنم، مگر آن گاه که مرا هم با او بکشید.» پسر زیاد لختی به آن دو نگریست و گفت: «پیوند عجیبی است. به خدا گمان دارم که دوست دارد او را هم بکشم. او را رها کنید.» به این ترتیب زینب بحران پیش آمده را برطرف و از حریم ولایت دفاع کرد.

■ روشنگری زینب در مجلس عیدالله بن زیاد

هنگامی که زینب به دارالعمارة کوفه رسید- مکانی که سال ها با پدر و برادرانش در آن زندگی کرده بود- بغض گلویش را گرفت. او با توکل بر خدا، متکی به خود و با شجاعت، با آنکه روزهای سختی را در اسارت گذرانده بود و مندرس ترین لباسش را بر تن داشت، بی اعتنا به عیدالله در جای خود نشست.

عیدالله به این زن بزرگ منش که بی اجازه وی نشسته بود، چشم دوخت و پرسید: «کیستی؟» او دو یا سه بار پرسش خود را تکرار کرد ولی زینب (س) که عیدالله را کوچک و خوار می شمرد، پاسخ نکفت تا اینکه یکی از کنیزان وی پاسخ داد: «زینب، دختر فاطمه، است.» ابن زیاد که از رفتار زینب به خشم آمده





بود، گفت: «سپاس خدای را که شما را رسوا کرد و کشت و آتش فتنه‌ای را که افروخته بودید، خاموش ساخت.»

زینب نگاه خود را که از آن تحقیر می‌بارید به او انداخت و گفت: «سپاس خدا را که ما را به پیامبر خود گرامی داشت و از پلیدی دور گردانید، اما زشت‌کار دروغ می‌گوید و فاسق رسوا می‌شود و الحمدلله که اینان جزء ما نیستند.» ابن‌زید گفت: «کار خدا را با خاندان خود چگونه دیدی؟»

زینب فرمود: «خدا مقدر ساخته بود که به شهادت برسند و آن‌ها هم مردانه از آن استقبال کردند. زود است که خدا میان تو و آنان داوری کند.»

سخنان زینب آن شخص خودکامه و ستمگر را خرد، بلکه نابود کرد؛ بنابراین، او هم خواست تا بر زخم‌زبان‌هایی که از زینب شنیده بود، مرهمی بگذارد. پس گفت: «خدا مرا با کشتن برادر و خویشان نافرمان تو شفا داد.»

زینب مانع از ریختن اشک خود شد و گفت: «تو برادر، پسران و کسان مرا کشتی و ریشه‌ی مرا درآوردی. اگر این کار شفاست، همانا شفا یافته‌ای.»

پسر زیاد با خشم و استهزا گفت: «این زن سخن به‌قافیه می‌گوید؛ پدر او نیز شاعر بود و سخن به‌قافیه می‌گفت.» زینب با آهنگی پروقار گفت: «مرا با قافیه‌گویی چه کار؟ مرا فراغت قافیه‌گویی نیست.» آن‌گاه ابن‌زید چشم از او برداشت.

■ سخنرانی شجاعانه زینب در مجلس یزید

چنان‌که گفته‌اند، تاریخ ورود اسرا به شام دوم ماه صفر بوده و در آن زمان، بیست‌ودو روز از اسارت زینب می‌گذشته است. زینب، زن رنج‌کشیده‌ای که شهادت برادران و فرزندان و نزدیکان خویش را به فجیع‌ترین شکل دیده و در غل و زنجیر به همراه امام سجاد(ع) و زنان و کودکان بحران‌های گوناگون را تجربه کرده بود، وارد مجلس یزید شد. کاخ سبز یزید بارگاه مجللی بود که هر کس با دیدن آن بارگاه و خدم و حشم آن خود را می‌باخت. بعد از گذشتن از هفت تالار، در تالار آخر یزید روی تخت مزین و مرصعی نشسته بود. در اطراف

او نیز اعیان و اشراف و سفیران کشورهای خارجی بر کرسی‌های طلا یا نقره نشسته بودند. در چنین شرایطی به نشانه پیروزی، اسرا را با لباس‌های پاره‌پاره وارد می‌کنند اما زینب، اسیر رنج‌دیده در آن جایگاه چنان موجی ایجاد می‌کند که یزید معروف به فصاحت و بلاغت لال می‌شود. یزید شعرهای ابن‌زبیری را با خود می‌خواند و به موقعیتی که نصیبش شده، افتخار می‌کند. فریاد زینب بلند می‌شود که: «ای یزید، خیلی باد به دماغت انداخته‌ای. خیال می‌کنی اینکه امروز ما را اسیر کرده‌ای و تمام اقطار زمین را بر ما گرفته‌ای و ما در دست نوکرهای تو گرفتاریم، نعمت و موهبتی از طرف خداوند بر توست؟ به‌خدا قسم، تو در نظر من بسیار پست و حقیری.»

زینب به کسی که مردم او را با هزار ترس و لرز امیرالمؤمنین می‌خواندند، خطاب می‌کند: «ای یزید، به تو می‌گویم هر حقه‌ای که می‌خواهی بزن و هر کاری می‌توانی انجام بده اما یقین داشته باش اگر بخواهی نام ما را در دنیا محو و نابود کنی، نام ما محو شدنی نیست. آن که محو و نابود می‌شود تو هستی.»

سخنان حضرت زینب اوضاع را دگرگون می‌کند و چنان حماسه‌ای می‌آفریند که یزید مجبور می‌شود در همان شام روش خود را تغییر دهد و اسرا را محترمانه به مدینه بازگرداند. او گناه کارها را به عبیدالله ابن‌زید نسبت می‌دهد و می‌گوید: «خدا لعنت کند ابن‌زید را، من چنان دستوری نداده بودم. او از پیش خود این کار را کرده است.» زینب چنان خطبه‌ای در آن مجلس خواند که یزید لال و ساکت باقی ماند و خشم سراسر وجود آن شخص شقی و لعین را فراگرفت و برای اینکه دل زینب را آتش بزند و او را خاموش سازد، با عصای خود به لب و دندان پیکر بی‌جان ابا عبدالله زد.

منابع

۱. بنت اشاطی؛ شیرزن کربلا. مترجم: سیدجعفر شهیدی، تهران: حافظ، ۱۳۳۲.
۲. تورانسی، حیدر و محمدی. داوود؛ «مقاله مبانی و اصول مدیریت» مجله رشد مدیریت مدرسه، ۱۳۸۹.
۳. مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی. (ج ۱ و ۲ و ۳). تهران، ص ۱۳۷۸.